



تاریخ شکل گیری امویان، عبدالملک در تاریخ پس از اسلام

زهره اعظمی وحدت

۱- دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دانشکده علوم انسانی

چکیده:

پس از مرگ، معاویه بن یزید بن معاویه مردم به جنبش در آمدند. شامیان از بنی امیه طرفداری کردند، و دیگران خواستار عبد الله بن زبیر شدند. کسانی که طرفدار بنی امیه بودند غالب گشتند. دسته ای به خالد بن یزید بن معاویه که کودکی فصیح و بلیغ بود مایل شدند. گروهی نیز به مروان بن حکم بن ابی العاص بن عبد شمس بن عبد المناف به علت کهنسالی و پیرمردی اش اظهار میل کردند. سرانجام مردم با مروان بن حکم بیعت نمودند. بعد از مرگ مروان بن حکم و قدرت گیری مروان بن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید زمانیکه عبدالملک در مدینه بود، شهرت به عبادت قرائت قرآن داشت. وقتی خبر خلافت به گوش او رسید قرآن را بست و برای همیشه با آن خداحافظی کرد. عبد الملک اولین کسی بود که مردم را پس از مراجعه به خلفا و سخن گفتن زیاد در حضور ایشان بازداشت.

عبدالملک در عرصه سیاسی و بکارگیری سردارانی قدرتمند چون حجاج بن یوسف ثقفی، امویان توانستند بار دیگر قدرت از دست رفته را احیا نمایند.

از فرماندهان عبدالملک بن مروان که در تاریخ معروفند حجاج بن یوسف ثقفی در شرق، عقبه بن نافع در غرب، حسام بن نافع غسانی در شمال موفق شد روم شرقی را از شمال آفریقا بیرون کند. بعد از حسام بن نعمان، موسی بن نصیر در شمال آفریقا کسب قدرت کرد.

موسی بن نصیر با یکی از فرماندهان خود به نام طارق بن زیاد فتوحاتی را انجام دادند. سه عنوان در دوره امویان نشان دهنده تعصب نژادی آنهاست: به مردمان آفریقا بربر به ایرانیان موالی یا عجم به اسپانیایی ها سقلابی می گفتند.

کلمات کلیدی: عبدالملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی، تاریخ، اسلام

۱. مقدمه:

خلافت امویان که بیشتر به سلطنت شباهت داشت، با دلایلی مورد اعتراض گروه های مختلف بود. با مرگ معاویه و خلافت پسرش یزید، گرچه یزید توانست با تهدید و زور تا حدودی مخالفین خود را کنترل نماید اما بعد از مرگ او و خلافت کوتاه فرزندش معاویه بن یزید، اعتراض ها آشکار و آینده سیاسی خلافت اموی برای مدتی پیچیده گردید رقابت ها و تعصبات قبیله ای حیات سیاسی امویان را مورد تهدید جدید قرار داد پس از درگیری ها مروان بن الحجاج که شاخه ای از امویان بودند، توانستند خلافت را تصاحب و رقیبان را سرکوب نمایند.

ابن زبیر، بنی امیه را از مدینه بیرون کرد. مروان بیرون رفت و عبدالملک را هم با خود برد. مروان



هنگامی به شام رسید که معاویه بن یزید، مرده و امر شام بهم خورده بود؛ روح بن زبناح از مروان طرفداری میکرد و به خطبه ایستاد و گفت: "ای مردم شام مروان بن حکم پیرمرد قریش و خونخواه عثمان است، همانکه روز جمل و روز صفین با علی بن ابی طالب جنگید، پس با بزرگ بیعت کنید و کودک را ولیعهد شناسید و سپس عمرو بن سعید با مروان بن حکم بیعت کردند.

چون کار بیعت را به انجام رسانیدند هر که را در ناحیه ایشان بود فراهم ساختند و سپس در اینکه بکدام سرزمین روی نهند تبادل نظر کردند و گفتند: آهنگ دمشق میکنیم که مرکز حکومت و منزل خلفا است و ضحاک بن قیس بر آن مستولی شده است پس روی به دمشق نهادند؟!

چون مروان در بازگشت از مصر به سرزمین صنبه اردن رسید، خبر یافت که حسان بن بحدل با عمرو بن سعید بیعت کرده است او را احضار کرد و به او گفت: "با عبدالملک بیعت کن پس برای عبدالملک و پس از او برای عبدالعزیز با مروان بیعت کرد". مروان از صنبه نرفت تا همانجا مرد حکومت مروان نه ماه بود در رمضان سال ۶۵ در شصت و یک سالگی مرد.

۲. روش تحقیق

بررسی امویان و شخصیت عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی از طریق مراجعه به کتابخانه های معتبر و مطالعه کتابها و مقاله های گوناگون درباره زندگی و اوضاع سیاسی اجتماعی ایشان انجام گرفته است. روش های مطالعه، میدانی و کتابخانه ای بود و از مشاهده و فیش برداری استفاده شده است و تحلیل داده ها بصورت تحلیلی و توصیفی انجام گرفته است.

۳- امویان

پس از مرگ معاویه بن یزید، حکومت امویان دچار نابسامانی ها شد این اوضاع ادامه داشت تا حکومت به عبدالملک بن مروان رسید.

عبدالملک در تثبیت حاکمیت خاندان اموی نقش بسزایی داشت، از بازوهای قدرتمند او حجاج بن یوسف ثقفی بود، حجاج در مدت حکومت خود یک هدف داشت، آن تحکیم بنای خلافت امویان و جایگاه قدرت خود را در منطقه عراق تثبیت کند. حجاج سرکوب مخالفان، را در حجاز و عراق برای حکومت امویان فراهم نمود.

بعد از مروان فرزندش عبدالملک به خلافت رسید. قبل از زمانی که عبدالملک در مدینه بود، شهرت به عبادت و قرائت قرآن داشت. بعدها وقتی خبر خلافت به گوش او رسید، قرآن را بست و برای همیشه با آن خداحافظی کرد. مهمترین مسئله داخلی او عمرو بن سعید بود که طبق قرار پدرش باید جانشین عبدالملک گردد، زمانی که در سال ۶۸ عبدالملک عازم فتح عراق شد عمرو بن سعید در دمشق دست به شورش زده و دمشق را تصرف کرد عبدالملک از نیمه راه بازگشت و با فریب او را ولیعهد خویش معرفی کرد. اما پس از چندی او را به قتل رساند این حرکت عبدالملک عمق فریبکاری او را در تاریخ برملا ساخت و افرادی چون ابن عباس با استفاده از آن علیه عبدالملک تبلیغ کردند.

عبدالملک قبل از آن زمان که هنوز مختار دست به قیام زده بود، کوشید تا با استفاده از عناصر عثمانی



داخل بصره، عراق را به تصرف درآورد. او خالد بن عبدالله را همراه نامه هایی برای اشراف بصره بدان شهر گسیل کرد. پس از آن لشکری را به فرماندهی مالک بن مسمع فرستاد، اما آنها موفق به گرفتن بصره نشده و هردو به شام گریختند. این حادثه به نام «یوم الجفره بالبصره» در تاریخ شهرت یافت. عبدالملک از مروانی ها خواست تا اقدامی برای از بین بردن حکومت ابن زبیر بنمایند. او خود زحر بن قیس را همراه یک هزار نفر به بصره فرستاد این جریان منجر به درگیری با زبیریان و شکست سخت مروانی ها شد. (جعفریان؛ ۱۳۸۳، ۶۳۹-۶۴۰)

وقتی کار خلافت به عبدالملک بن مروان رسید به محاذه مردان و انس با بزرگان راغب شد کسی را جز شعبی برای منادمت خویش شایسته نیافت.

وقتی شعبی را به نزد وی آوردند، او را ندیم خویش کرد و بدو گفت: «ای شعبی مرا بکارهای زشت کمک مکن و در مجلس خطای مرا پاسخ مگو و جواب شماتت و تهنیت و سوال و تعریف را بعهده من بگذار و به اندازه حوصله من با من سخن گوی، بجای اینکه مدح من بگویی، مستمعی نکو باش که مستمع نکو بودن، بهتر از سخن نکو گفتن است، وقتی من سخن می گویم به دقت گوش بده و با چشم و گوش متوجه من باش. برای تزئین جواب من خویش را به زحمت مینداز و مرا به سخن گفتن بیشتر و مدار، که بدترین مردم آن کسانی که شاهان را به باطل راهبر شوند، و بدتر از آنها کسانی هستند که حق شاهان را سبک گیرند. بدان ای شعبی که این چیزها نکویی های سابق را محو می کند و حق حرمت را می برد زیرا بسا هست در فرصت مناسب خموشی بجا، بلیغ تر از سخن بجاست (مسعودی، ۱۳۴۷، ج ۲/۹۶)

عبدالملک از دیر الجاثلیق به نخیله، بیرون کوفه آمد و مردم کوفه با او بیعت کردند و بدان وعده ها که در نامه های نهان بامردم کرده بود، وفا کرد و خلعت و جایزه و تیول بسیار داد و مردم را به ترتیب مقاماتشان مرتب کرد و به تشویق و تهدید آنها پرداخت.

حکومت بصره را به خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد، و حکومت کوفه را به بشر بن مروان برادر خود داد و جمعی از اهل رای و تدبیر شامل را که روح بن زبناج جذامی از آن جمله بود با وی گذاشت، حجاج بن یوسف را نیز برای جنگ با ابن زبیر به مکه فرستاد و با دیگر مردم شام به دمشق مرکز حکومت خود بازگشت (مسعودی، ۱۲۴۷، ج ۲/۱۱۳-۱۱۴)

به سال شصت و پنجم در کوفه شیعیان به جنبش آمدند و از اینکه هنگام قتل حسین او را یاری نکرده اند پشیمانی کردند و یکدیگر را به ملامت گرفتند و بدانستند که این گناه پاک نمی شود مگر آن که قاتلان وی را بکشند یا در این راه کشته شوند بنابراین پنج کس را به سالاری برگزیدند سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نقیل ازدی، عبدالله بن و آل تمیمی، رفاعه بن شداد بجلی، و از آن پس که با مختار کشاکش بسیار داشتند که او مردم را از خروج و پیوستن بدانها باز می داشت، در نخیله اردو زدند.

عبداله بن احمر در این باب و تحریض مردم به خروج و آمادگی برای جنگ ضمن اشعاری گوید: «بخود آدمم و عشق و معشوقه ها را وداع گفتم و به یاران خویش گفتم منادی را اجابت کنید و وقتی به هدایت دعوت می کنید به او لبیک لبیک گوید.» (مسعودی؛ ۱۳۴۷، ج ۲/۹۷)

از پس حوادثی که نزدیک بود دولت اموی را منقرض کند، عبدالملک برشام فلسطین و عراق تسلط یافت به سال ۷۳ هجری رقیب خود عبدالله ابن زبیر را از میان برداشت، حجاج بن یوسف ثقفی را برای مطیع کردن بلاد مشرق مامور کرد. حجاج بعد از قتل ابن زبیر سال ۷۳ تا ۷۵ فرماندار حجاز بود.



پس از آن عبدالملک، وی را به فرمانداری عراق منصوب کرد و حجاج با سپاهی از مردم شام به سوی عراق حرکت کرد، وقتی به قادسیه رسید سپاه را به استراحت رها کرد و با دوازده کس به سوی کوفه رفت و همین که بدان جا رسید با صورت بسته به منبر رفت، وقتی مسجد از مردم پر شد روپوش از چهره برداشت و خطبه ای را که در عرصه تاریخ و ادب شهره است خواند، و مردم عراق را به سبب آن که مدت‌ها از اطاعت بنی امیه بیرون رفته بودن به سختی سرزنش و تهدید کرد. از جمله گفت: «ای مردم کوفه من سرباهایی را می بینم که رسیده و موقع چیدن آن فرار رسیده و من آنرا خواهم چید، گویی خون‌ها را ما بین عمامه ها و ریشها می بینم» (ابراهیم حسن؛ ۱۳۳۸، ۳۷۲-۳۷۳)

وقتی حجاج از کار مردم کوفه فراغت یافت به بصره رفت و در آنجا نیز خطبه ای خواند که به معنی اسلوب با خطبه کوفه، تفاوت نداشت، پس از آن با مهلب بن ابی صفره در جنگ خوارج کمک کرد. (ابراهیم حسن؛ ۱۳۳۸، ۳۷۲-۳۷۳)

یک دهه بی سامانی اوضاع عراق و دست به دست شدن شهرهای مناطق مختلف آن میان مدعیان شیعی، زبیری و اوموی، اوضاع عراق را پیچیده کرده بود. وقوع شورش عبدالله بن جارود و سربازان بصره دوباره اوضاع سیاسی و اجتماعی این شهر را آشفته کردند این بار جنبش آنان گسترده تر شد و گروه های اجتماعی دیگری مانند موالی و غلامان خانگی اشراف و عربان بصره، با آنان همراه شدند مرگ بشر بن مروان حاکم و فرمانروای عراقین موجب شد که عبدالملک پس از فرجام دادن به کار عبدالله بن زبیر و تسلط بر اوضاع مکه، فرمانده و بازوی توانمند نظامی اش حجاج بن یوسف ثقفی را برای استوار کردن کامل قدرت امویان در عراق بدان جا فرستاد، حجاج در سال ۷۵ به عراق رفت و در دو کرسی ایالتی آن (کوفه و بصره) خطبه های آتشین و تند خواند که در بردارنده تهدید دشمنان بنی امیه و ناراضیان و مخالفان سیاسی- اجتماعی به تنبه و تاوان مرگ بود. (بهرامی؛ ۱۳۹۲، ۱۰-۱۱)

وقتی که عبدالملک توانست عراق را از دست مصعب خارج سازد مردم را برای جنگ با عبدالله بن زبیر فرا خواند در این بین حجاج از خلفیه خواست تا او راجه جنگ ابن زبیر اعزام نماید. حجاج به عبدالملک گفت: "که در خواب دیدم سر او را بریدم و بر سینه ی او نشستم و پوست او را کندم." عبدالملک از حجاج خواست تا عبدالله بن زبیر را بکشد و کعبه را خراب کند این اعزام در سال ۷۲ هـ. ق بوده است. حجاج وقتی به مکه رسید مکه را محاصره نمود و آماده حمله به کعبه شد. (رحیمی کیا؛ ۱۳۹۹، ۳)

این اشعث برای جنگ با پادشاه رتبیل عازم آن دیار شد (یعقوبی، ۱۳۸۲، ۲۲۹) عبدالرحمن با سپاه مجهزی که در اختیار داشت، به سرزمین رتبیل حمله و یک به یک شهرها را فتح کرد و عمال خود را بر آنها گماشت. ابن اشعث غنیمت های بسیار در این جنگ ها بدست آورد سپاهی که در اختیار ابن اشعث قرار داشت به نام جیش الطواویس (سپاه طاوسان) مقرر بود؛ چرا که به جامعه و سلاح زیاد آراسته بود « ابن خلدون؛ ۱۳۸۳، ۹۶-۹۷)

ابن اشعث زمانی که دژهای زیاد می گشود برای حجاج نامه نوشت که رای من این است که جنگ در سرزمین های رتبیل رها شود تا مردم و سربازان با راه های آن سرزمین آشنا گردند. (ابن اثیر؛ ۱۳۸۴؛ ۲۶۸۲)

حجاج در پاسخ نامه نوشت نامه " تو نامه کسی هست که متارکه را دوست دارد و به آرامش دلیسته است و با دشمنان اندک زبون که یک سپاه سخت کوش و لایق مسلمانان را نابود کرده است مدارا کرده رای تو را رای مدیرانه نمی دانم دستوری که درباره پیشروی دشمن داده بودم عمل کن و گر نه اسحاق بن



محمد سالار کسان است و تو باید از وی اطاعت کنی" (طبری؛ ۱۳۷۵، ۱۳۶۷۸)

در جمادی الاول سال هفتاد و سه هجری با آخرین مقاومت ابن زبیر و یاران باقیمانده اش مکه سقوط کرد و عبدالله بن زبیر کشته شد حجاج دستور داد پیکر او را بردار کشته شد و خون های ناحق زیادی در این جریان ریخته شد. چون عبدالله بن زبیر کشته شد برادرش عروه از دست حجاج گریخت و به شام رفت و به عبدالملک پناهنده شد که او را پناه داد و گرمی داشت و عروه پیش او ماند. عبدالله بن زبیر از آغاز به مکه پناه برد و مردم حجاز و اهل عراق با وی بیعت کردند، عبدالله مردی بسیار بخیل بود بدین جهت کارش رونق نیافت و حجاج به سوی او روان شد. البته نباید کار حجاج را در این نبرد نادیده گرفت. عبدالملک بن مروان درباره حجاج گفت: «حجاج بود که ما را بر منبر خلافت قرارداد با مرگ ابن زبیر که قدرتش منحصر به حجاز نبود و شامل همه مناطق مسلمان نشین به جز شام می شد، مروانی ها از این پس بر همه مناطق مسلمان نشین مسلط گردید (میر تبار؛ ۱۳۹۵، ۷-۸)

وقتی که عبدالملک با مردم شام و به همراهی حجاج بن یوسف به سوی عراق حرکت کردند مصعب بن زبیر با مردم بصره و کوفه بیرون آمد، در میان شام و عراق با یکدیگر روبرو شدند. میان عبدالملک و مصعب پیش از این رابطه ای برادرانه وجود داشت. عبدالملک از مصعب خواست تا نزد وی آید و با یکدیگر سخن بگویند.

عبدالملک سلام کرد و به مصعب گفت: «می دانی در این مدت سی سال من و تو از جاده دوستی جدا نشده ایم»، (ابن قتیبه؛ ۱۳۸۰، ۲۵۲-۲۵۳) و به برادری و دوستی تو اعتماد دارم. به خدا سوگند، من از عبدالله برای تو بهتر هستم و برای دین و دنیای تو سودمند ترم اگر خواهی از من عهد و پیمانی بگیر و به آن دو شهر (کوفه و بصره) برو و از آنان برای من بیعت بگیر، هر کاری که خواستی بکن هیچگاه تو را انکار نخواهم کرد.

مصعب گفت: آنچه در مورد اعتماد و برادری و خیرخواهی میان خودمان گفתי، همه را قبول دارم لیکن پس از کشته شدن عمرو بن سعید من دیگر به تو اعتماد ندارم، در حالی که او از من به تو نزدیکتر بود، تو او را با حيله و فریب کشتی و به خدا سوگند اگر تو او را در جنگ می کشتی این چنین سرزنش نمی شدی، اینکه گفתי تو از برادرم برایم بهتر هستی، از این موضوع در گذر تو هیچ گاه همچون او نخواهی شد. او معترض نشده است تو نیز او را رها کن. (ابن قتیبه؛ ۱۳۸۰، ۲۵۲-۲۵۳)

عبدالملک گفت: «مرا از او نترسان به خدا سوگند هرچه را که او می داند من نیز می دانم، او سه ویژگی دارد که هرگز با وجود آنها به بزرگی و عزت نمی رسد، خودخواهی که سراسر وجود او را در بر گرفته است، با کسی مشورت نمی کند؛ بخیل و خستی که همیشه همراه اوست، باوجود این ویژگی ها هرگز بزرگی نخواهد یافت.»

وقتی که عبد الملک از مصعب مأیوس شد، نامه ای برای بزرگان عراق نوشت و آنان را به سوی خود فراخواند (ابن قتیبه؛ ۱۳۸۰، ۲۵۲-۲۵۳)

چون حجاج به کوفه رسید حکم کرد تا به تجدید مردم با عبدالملک مروان بیعت کنند و جماعتی که با عبدالرحمان موافقت نموده بودند هر که را می دیدند می آورد، اگر آن شخص به کفر خود اعتراف می نمود او را می گذاشت و الا گردنش میزد.

در این اثنا یکی از یاران عبدالرحمان را به مجلس او بردند، حجاج گفت: «ای فلان به کفر خویش اقرار نمای تابیت تو در حیز قبول افتد» (میرخواند؛ ۱۳۸۰، ۲۴۰۴-۲۴۰۵)



آن شخص گفت: "من کافرترین اهل این زمانم بلکه از فرعون کافرترم." (میرخواند؛ ۱۳۸۰، ۲۴۰۴-۲۴۰۵)

حجاج در خنده او را به انعام و احسان خویش مخصوص گردانید آنگاه حجاج، کمیل بن زیاد را طلبیده بعد از قیل و قال بسیار آن پیرعزیز متصرف را به قتل آورد. در آن اوقات حجاج در کوفه بود لشکریان او در سراهای رعایا فرود آمده و به سر می بردند.

چون چند روزی در کوفه اقامت نمود عازم بصره شد و سبب عزیمت حجاج به جانب آن ولایت بود که بعد از رسیدن عبدالرحمان هزیمتیان به او پیوستند خالد بن جریر بن عبدالله با گروه کثیری از خراسان آمده و به وی ملحق شد. (میرخواند؛ ۱۳۸۰، ۲۴۰۴-۲۴۰۵)

عبدالرحمان پس از آن که چندین بار حجاج را شکست داد به نزدیکی کوفه آمد و بار دیگر عده‌ای از لشکریان حجاج را کشت تا جایی که حجاج از عبدالملک درخواست کمک کرد. عبدالملک نیز محمد بن مروان را با عده‌ای از بنی امیه به یاری مروان فرستاد و حجاج را بر آنان امیر گردانید، حجاج نیز با آنان به سوی عبدالرحمان حرکت کرد در جنگی که میان آنان رویداد عده زیادی از دو لشکر کشته شدند. پس از اینکه عبدالرحمان شکست خورد، عبدالرحمان بن عیاش بن ربیع به جای او برخاست و به مدت سه روز با حجاج به جنگ پرداخت، وی نیز شکست خورد و به سرزمین فارس رفت و از آنجا به سند رفت تا درگذشت. عده‌ای از اصحاب عبدالرحمن به قلعه‌ای در فارس پناه بردند، حجاج نیز یزید بن مهلب را به سوی آنان فرستاد و در همان قلعه آنان را در محاصره خود گرفت. (دینوری، ۱۳۸۰، ۲۶۴)

خبر کشته شدن زبیر به حجاج رسید که سجده کرد حجاج، سر ابن زبیر و عبدالله ابن صفوان و عماره بن عمرو را به مدینه فرستاد که آنجا نصب کردند سپس پیش عبدالملک بن مروان بردند. پس از آن حجاج وارد مکه شد و همه قریشیانی که آنجا بودند به بیعت عبدالملک بن مروان در آمدند در این سال عبدالملک، طارق، آزاد شده عثمان را ولایتدار مدینه کرد که ۵ ماه ولایتداری کرد. در سال ۷۴ عبدالملک، خالد بن عبدالله را از بصره معزول کرد و برادر خویش، بشر بن مروان را بر آنجا گماشت که ولایتداری بصره و کوفه از آن وی شد. در این سال کار حج با حجاج بن یوسف که عامل مکه و یمن و یمنانه بود. (طبری؛ ۱۳۵۳، ج ۳۵۰/۸-۳۵۰/۹-۳۵۱۰)

عبدالملک، حجاج بن یوسف ثقفی را برای فتح مکه به سوی حجاز فرستاد. که او چندی در طائف که مرکز قبیله ثقیف بود، ماند سپس راهی مکه شد. این دومین باری بود که امویان بر ضد مکه و برای از بین بردن ابن زبیر لشکر کشی می کردند مرتبه اول در سال شصت و چهار به دلیل رسیدن خبر مرگ یزید، حصین بن نمیر فرمانده سپاه شام بازگشت. اما این بار حجاج همراه یک لشکر دوازده هزار نفری مدت هشت ماه به محاصره مکه پرداخت. در این مدت متجنیق در اطراف شهر بر روی ارتفاعات نصب شده و آتش و سنگ بر سر ابن زبیر و مسجدالحرام فرومی ریخت از این پس حکومت مروانی ها بر همه مناطق مسلمان نشین گسترش یافت. عبدالملک شخصی خونریزی بود که همراه جمعی از حکام ظالم همچون حجاج، یزید بن مهلب و هشام بن اسماعیل با شمشیر مردم را مطیع می کرد. او خود می گفت که چیزی جز شمشیر را داروی درد این مردم نمی داند (جعفریان؛ ۱۳۸۳، ۶۴۳)

در سال هشتاد و چهارم عبدالملک بن مروان به غزای روم رفت و معصیصه را بگشود در این سال، حجاج، ایوب بن قریه را کشت. وی جزو یاران ابن اشعث بود. سبب قتل وی این بود که پس از بازگشت از دیر الجماجم پیش حوشب بن یزید می رفت که از جانب حجاج عامل کوفه



بود (طبری؛ ۱۳۵۳، ج ۸/۳۷۴)

وقتیکه عبدالرحمن بن اشعث علیه حجاج قیام کرد، یاران خود را گردآورد، آنها گفتند ما همراه تو هستیم، دشمن خدا و رسول خدا (ص) را برکنار کن، زیرا برکنار کردن وی از بهترین اعمال نیک است (ابن قتیبه؛ ۱۳۸۰، ۲۵۶-۲۵۷)

وقتی سلیمان بن عبدالملک، یزید بن مهلب را به ولایت داری قسمتی از عراق گماشت وی در کار خود نظر کرد و گفت: "حجاج عراق را ویران کرده و من اکنون مایه امید عراقیانم، اگر من نیز مردم را به سبب خراج مؤاخذه کنم و آنها را شکنجه دهم مانند حجاج می شوم و باید زندانی هایی را که از میان رفته تجدید کنم." (ابراهیم حسن؛ ۱۳۳۸، ۴۸۶)

قصد عبدالملک در مورد خلع عبدالعزیز او آهنگ این کار کرد اما قبیصه بن ذویب وی را منع کرد عبدالملک از این کار دست برداشت، اما به دل میخواست که برادر را خلع کند، در همین سال، در ماه جمادی الاول، عبدالعزیز بن مروان بمرد و عبدالملک کار وی را به پسر خویش عبدالله داد و او را ولایت دار کرد. حجاج به عبدالملک نامه نوشت و او را به بیعت گرفتن برای ولید، پسرش ترغیب کرد و گروهی را برای این کار فرستاد. عمران پیش عبدالملک به پا خاست و سخن کرد، فرستادگان نیز سخن کردند و عبدالملک را ترغیب کردند و این کار را از او خواستند. (طبری؛ ۱۳۵۳، ج ۹/۳۷۹۲-۳۷۹۳)

هنگامی که عبدالملک به حکومت رسید و بر شیعه سخت گرفت حجاج را بر آنان گماشت. عده‌ای بر اثر هراس و خوف، از راه اظهار نظر بغض و عداوت نسبت به خاندان طهارت و دوستی با دشمنان علی (ع) به حجاج تقریب جستند و حتی در سوابق و مناقب مخالفان و دشمنان اهل بیت احادیث متعددی جعل می کردند. هر وقت آتش کینه حجاج شعله ور می شد، دستور می داد که یکی از محبان علی (ع) را از حبس بیرون آورند و جلودیدگان، اوبه طرز فجیعی به قتل برسانند یک روز به کارگزاران خود گفت: "می خواهم یکی از اصحاب علی را بکشم" گفتند: "بهتر از قنبر که در خدمت او بوده است، (گلی زواره؛ ۱۳۹۶، ۱۳۲-۱۳۳)

حجاج دستور احضارش را داد و به وی گفت که از امیرالمومنین (ع) آن بیزاری بجوید. قنبر در پاسخ گفت: "مرا می بهتر از آن بیاور تا من دست از مولایم بردارم" (گلی زواره؛ ۱۳۹۶، ۱۳۲-۱۳۳)

۴-وفات عبدالملک:

عبدالملک بن مروان می خواست برادر خود عبدالعزیز را از ولایتعهدی عزل کرده آن منصب را به پسرش ولید دهد به حسب اتفاق عبدالعزیز پیش از عبدالملک در مصر وفات یافت. عبدالملک پسر خود عبدالله را به امارت آن مملکت موسوم گردانید، و ولید را ولیعهد گردانیده مقرر فرمود پس از وی پسر دیگرش سلیمان پادشاه باشد. زمان حیات وی را شصت سال و بعضی پنجاه و هشت سال گفته اند. مدت سلطنت او بیست و یک سال و شش ماه بود

۵-صفات و حالات عبدالملک:

او در ایام بیماری گفت: «مرا نزدیک فلان غرفه برید و چون او را بدانجا بردند نسیمی بر وی وزیده



گفت: "ای دنیا چه خوش جایی! اما دراز تو کوتاه است و اندک تو بسیار، و ما از تو در غرور، در کتب مسطور است عبدالملک، عاقل و حاذم بود و ادیب و لیب". (میرخوانده؛ ۱۳۸۰، ۲۴۱۴-۲۴۱۵-۲۴۱۶)

عبدالملک با سعید بن مسیب گفت: "اگر عمل خیری از من صادر می شود از آن خوشدل نمی شوم و اگر شری از من صادر می گردد، از آن محزون نمی گردم." (میرخوانده؛ ۱۳۸۰، ۲۴۱۴-۲۴۱۵-۲۴۱۶) اولین کسی که عذر کرد عبدالملک بود چنانچه کشته شدن عمرو بن سعید که رقم زده کلک بیان گشت، اول کسی که مهمات دیوانی را از فارسی به عربی نقل فرمود، اول کسی که نهی کرد مردم را از تکلم پیش خلفا او بود، چه قبل از وی که هرچه خواستی در مجلس خلفا گفتی. اولین کسی که از سلاطین بخیل ورزید او را جهت امساک رشح الحجاز گفتند. او نخستین کسی بود که از امر به معروف و نهی کرد. (میرخوانده؛ ۱۳۸۰، ۲۴۱۴-۲۴۱۵-۲۴۱۶)

۶- نتیجه گیری

سال شصت و پنجم بود، مروان بمرد و خلافت را پس از خود به پسرش عبدالملک و پس از او به پسر خود عبدالعزیز داد مدت حکومت وی از هنگام بیعت تا وفات بیست و یک سال و یک ماه و نیم بود. حجاج در دوره حاکمیت خود بر عراق نه از طریق مصالح بلکه از طریق زور مخالفان خود را قانع می کرد آنها که قانع نمی شدند به دستور وی به قتل می رسیدند این اعمال زور از طریق لشکر قدرتمندی بود که در اختیار داشت و این لشکر از شامیان بودندنه از عراقی ها چرا که به عراقی ها اعتماد نداشت بیشتر دوران حکمرانی حجاج صرف سرکوب شیعیان، خوارج بوده حجاج یکی از مهم ترین علل قدرتمند شدن حکومت اموی در زمان عبدالملک بوده دوره سلطنت او رعب انگیزنه ترین و تلخ ترین دوره تاریخی مردم آن نواحی بوده است.

عبدالملک زیرکی و دانشی داشت جز آنکه بخیل بود، هنگام مرگ به فرزندان خود، هماهنگی و الفت و ستم نکردن بر یکدیگر وصیت نمود.

خوشرو و نرم خو باشید در کارها از رفق و مدارا پیروی کنید که بهتر به مقصد می رسید از مشاورت یاری بخواه که مشاوره گره های بسته را می گشاید. چون بر کسی خشمناک شدی عقوبت وی را به تأخیر بیلنداز، زیرا پس از تأخیر می توانی به عقوبت او بپردازی اما اگر به عقوبت اقدام کردی برگردان آن هرگز میسر نیست.

حجاج با سرکوب شورشی ها و قیام ها و منزوی ساختن رقبای سرسخت اموی و اداره مقتدرانه مهم ترین بخش هاس قلمرو اسلامی، نقش تعیین کننده ای در رقم خوردن حوادث به نفع امویان داشت. وی همچنین با ادامه فتوح و افزایش درآمد دولت، بنیه مالی امویان را تقویت کرد. در مجموع توانست نقش خود در تثبیت و احیای مجدد خلافت امویان را به خوبی ادا نماید.

وجود یک حاکم مقتدر در آن دوره از تاریخ برای حکومت امویان و عبدالملک ضروری بود. برای اینکه حکومت اموی بتوانند مقتدرانه بر مردم شهرهای تحت سلطه خود مسلط باشد نیازمند حاکم کاردان در عین حال سفاک و ظالم (از نظر تاریخ) بود خشونت ها و سخت گیری ها، نظم و امنیت بیشتر در جامعه حکمفرما بود، حجاج در حکومت خود از خشونت ها استفاده کرد و به دستور وی مخالفان را به قتل میرساند. سیاست او برای امویان تداوم بیشتری را به دنبال داشت: یکی از مهمترین عوامل قدرت حکومت اموی در



زمان عبدالملک بود او با سرکوب شورش ها و قیام ها، رقبای سرسخت اموی را اداره و مهمترین بخش ها را در حوادث به نفع امویان و درآمد مالی را در زمان آنان افزایش داد و باعث تداوم و تثبیت خلافت اموی شد. وی شعر و مفاخره و تقریظ و مدح را دوست داشت بخل بر او چیره بود و به خونریزی بی باک بود حکام وی نیز چون او بودند مانند حجاج در عراق و مهلب در خراسان و هشام بن اسماعیل در مدینه و دیگران حجاج از همه ستمگرتر و خونخوارتر بود. (از منظر تاریخ)

منابع

ابراهیم حسن، حسن، ۱۳۶۶، تاریخ سیاسی اسلام انتشارات جاویدان تهران
ابن طباطبای، محمد بن علی، ۱۳۸۹، تاریخ فخری، انتشارات علمی و فرهنگی تهران
جعفریان، رسول، ۱۳۸۳، تاریخ خلفا از رحلت پیامبر تا زوال امویان- انتشارات دلیل ما تهران
دینوری، ابن قتیبه، ۲۱۴-۲۷۶، امامت و سیاست ایران کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۹
طبری، محمد بن جریر، سال ۱۳۵۳، تاریخ طبری ج ۸-۹ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
طبری، محمد بن جریر، سال ۱۳۷۵، تاریخ طبری ج ۸-۹ انتشارات اساطیر
میرخواند، ۱۳۸۰، تاریخ روضه الصفا (جلد سوم) انتشارات اساطیر، تهران ترجمه کیان فر جمشیدی
یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۹۵، تاریخ یعقوبی ج ۲- انتشارات علمی-فرهنگ تهران
یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۸۲، تاریخ یعقوبی ج ۲- انتشارات علمی-فرهنگ تهران
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۴۷، تاریخ مسعودی ج ۲- انتشارات بنگاه ترجمه، نشر کتاب

۲۹۶

ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۸۳، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۸۴، تاریخ کامل برگردان سید محمد حسن روحانی، اساطیر، تهران.

مقاله

گلی زواره، غلامرضا، ۱۳۹۶، کارنامه حجاج بن یوسف ثقفی در عراق انتشارات فرهنگ زیارت - تهران
مفتخری، حسین، ۱۳۹۳، حجاج و نقشی وی در تحکیم و تثبیت خلافت اموی مطالعات تاریخ اسلام دانشگاه

خوارزمی

بهرامی، روح الله، ۱۳۹۲، فصلنامه علمی - پژوهشی - پژوهش نامه تاریخ اسلام
رحیمی کیا، صادق، ۱۳۹۹، ماهنامه آفتاب علوم انسانی
میرتبار، سید مرتضی، ۱۳۹۵، حجاب بن یوسف ثقفی، پژوهشکده باقرالعلوم



Abstract

After the death of Muawiya bin Yazid bin Muawiya, the people started a movement. The Shamians sided with the Umayyads, and others called for Abdullah bin Zubair. Those who supported the Umayyads prevailed. A group liked Khalid bin Yazid bin Muawiya, who was an eloquent and eloquent child. A group also expressed their desire for Marwan bin Hukm bin Abi al-Aas bin Abd Shams bin Abdul Manaf because of his old age and old manhood. Finally, the people pledged allegiance to Marwan Yen Hakem. After the death of Marwan bin Hakem and the rise of power by the Marwanites, Abd al-Malik bin Marwan became the caliphate. When Abd al-Malik was in Medina, he was known for worshiping and reciting the Qur'an. When he heard the news of the caliphate, he closed the Quran and said goodbye to it forever. Abd al-Mulk was the first person to arrest the people after going to the caliphs and speaking a lot in their presence.

Abd al-Malik in the political arena and the use of powerful generals such as Hajjaj bin Yusuf Thaqafi, the Umayyads were able to restore their lost power once again.

Among the commanders of Abd al-Malik bin Marwan, who in the history of Marwand, Hajjaj bin Yusuf Thaqfi in the east, Uqbah bin Nafi in the west, and Hossam bin Nafi Ghasani in the north managed to expel Eastern Rome from North Africa. After Hossam bin Nu'man, Musa bin Nasir gained power in North Africa.

Musa bin Nasir made conquests with one of his commanders named Tariq bin Ziyad. Three titles in the Umayyad period show their racial bias: the African people were called Berber, the Iranians were called Mowali, or Ajam, and the Spaniards were called Saqlabi.